



نقدی بر اختیارات قانونی رئیس قوه قضائیه

در تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون و تشکیل دادگاههای
عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱
و ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه
مصوب ۱۳۷۸

نوشته : دکتر علی کاظم زاده - وکیل پایه یک
دادگستری و عضو هیات علمی دانشگاه

بسمه تعالی

از باب دستور پیامبر مکرم اسلام (ص) که می فرماید: مَنْ اصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ اگر کسی روز را بر سر آرد و نه تنها به سرنوشت جامعه اش نیندیشد، که نکوشد، نه تنها گناهکار است، که مسلمان نیست. و فرمایش مورخ ۱۳۸۴/۴/۷ رهبر معظم انقلاب مبنی بر « هر قدر ... صاحب نظران حوزه و دانشگاه و حقوقدانان کشور در مورد قوه قضائیه بیشتر پیشنهاد و نظر دهند و منصفانه انتقاد کنند، دستگاه قضایی تقویت می شود.» که انتقاد را دستمایه تعالی و پویایی دستگاه قضایی توصیف فرمودند اینجانب به عنوان یک معلم حقوق و عضو کوچک خانواده قضاء که سالهای متمادی در مسند قضاء به قضاوت نشسته و همزمان در مسائل قضایی دست به قلم بوده و به تحقیق و مطالعه و تدریس مشغول بودم و به لحاظ آشنایی نزدیک به سیستم قضایی افتخار نقادی آن را در گذشته داشتم. از باب اینکه بهترین هدیه به دوست، نقد اوست به دور از هر نوع ذهنیتی از نظر حقوقی، مطالبی هر چند مجمل درباره اختیارات قانونی رئیس قوه قضائیه در تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۱ و ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸ در چند محور، بطور جداگانه به بحث می گذاریم تا چه باشد و چه قبول افتد.

اول - سخنی پیرامون دیدارهای مردمی رئیس قوه قضائیه :

آنچه امروز تحت عنوان دیدارهای مردمی رئیس قوه قضائیه در جامعه تبلور دارد همانند هر پدیده حقوقی و اجتماعی دارای محاسن و معایبی است که نیازمند تأمل و تعمق می باشد و از دوحیث قابل

توجه و بحث است:

الف: از حیث ملاقات و گفتگو با ارباب رجوع و گوش دادن مستقیم و بدون واسطه به درد دل و شکوه های مردم و در نهایت آشنایی نزدیک و اشراف به دردهای آنان.

از این جهت که یک مدیر عالی رتبه کشور، این زحمت را به خود می دهد و مشقت و سختی آنرا به جان می خرد، در خور تقدیر است. این امر حاکی از دغدغه و اهتمام به حل مشکلات مردم و نگرش مردمی و احترامی است که یک مدیر عالی رتبه نظام اسلامی به مردم قائل است.

اما از این نکته نمی توان غافل شد که رئیس چنین تشکیلات عظیمی، می بایست وقت خود را صرف زیر ساخت ها و بنیان های دستگاه خویش کند تا بواسطه آن معایب را رفع و یا به حداقل ممکن کاهش دهد بنظر می رسد صرف وقت برای استماع اظهارات مردم، توسط یک مقام عالی رتبه، برای کاهش معایب محاکم قضایی سرنوشت ساز و تعیین کننده نخواهد بود باید ترتیبی داد تا سیستم استماع کننده و پاسخگو باشد.

ب: از حیث قضائی و تأثیر گذاری در روند پرونده ها و دستورات صادره:

صحت این رویه مردمی در صورتی است که توازن عدلیه بهم نخورد اما اگر دستورات یک جانبه رئیس قوه قضائیه بدون بررسی جامع کارشناسی صورت بگیرد و توازن را بهم زند و در روند دادرسی خلل وارد سازد و سیستمی را که بر اساس اصول دادرسی اداره می شود مختل کند باید جداً پرهیز کرد.

دوم - حدود اختیارات رئیس قوه قضائیه در قوانین موضوعه و نقد آن:

آنچه امروز تحت لوای اختیارات قانونی رئیس قوه قضائیه اتفاق می افتد از نظر قانونی مستند به ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸ و تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۱ می باشد برای یادآوری ذهن عین مواد قانونی آورده می شود:

ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸ مقرر می دارد: «ریاست قوه قضائیه سمت قضائی است و هرگاه رئیس قوه قضائیه ضمن بازرسی، رای دادگاهی را خلاف بین شرع تشخیص دهد آن را جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع خواهد داد.» و تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ مقرر می دارد:

«درخواست تجدید نظر نسبت به آرای قطعی مذکور در این ماده اعم از اینکه رای در مرحله نخستین صادر شده و به علت انقضای مهلت تجدید نظر خواهی قطعی شده باشد یا قانوناً قطعی باشد و یا از مرجع تجدید نظر صادر گردیده باشد باید ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رای به شعبه یا شعبی از دیوان عالی کشور که «شعبه تشخیص» نامیده میشود تقدیم میگردد.»

شعبه تشخیص از پنج نفر از قضات دیوان مذکور به انتخاب رئیس قوه قضائیه تشکیل می شود در صورتی که شعبه تشخیص وجود خلاف بین را احراز نماید رای را نقض و رای مقتضی را صادر مینماید. چنانچه وجود خلاف بین را احراز نکند قرار رد درخواست تجدید نظر خواهی را صادر خواهد نمود.

تصمیمات یاد شده شعبه تشخیص در هر صورت قطعی و غیر قابل اعتراض می باشد. مگر آنکه رئیس قوه قضائیه در هر زمانی و به هر طریق رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد که در این صورت جهت رسیدگی، به مرجع صالح ارجاع خواهد شد.»

گر چه بحث پیرامون منسوخ بودن ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸ تأویل بردار بوده و در میان صاحب نظران حقوقی محل اختلاف است و به نظر می رسد با وضع تبصره ماده ۲ قانون ۱۸ سال ۱۳۸۱ ... محلی برای استناد به ماده ۲ قانون موصوف وجود ندارد و منسوخ می باشد چون اختیارات مندرج در تبصره ۲ قانون سال ۱۳۸۱ شامل آراء خلاف بین شرع و فراتر از اختیارات مندرج در ماده ۲ قانون وظایف ... سال ۱۳۷۸ می باشد و در غالب موارد شامل موضوعات ماده ۲ قانون اخیر الذکر می باشد. بنابراین دلیلی بر بقاء یک اختیار به موجب دو قانون وجود ندارد و قانون لاحق قانون سابق را در آن قسمت که تعارض دارد نسخ ضمنی می کند مگر مواردی که از شمول قانون جدید خارج بوده و در قانون سابق موجود باشد. در نتیجه اینجانب با اعتقاد به منسوخ بودن ماده ۲ قانون اختیارات ... بحث را پی می گیرم .

الف) محدوده اختیارات قانونی:

۱- مقید به آراء خلاف شرع است نه قانون یعنی ذیل تبصره مذکور مقرر می دارد «... رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد...» همانطور که ملاحظه می شود قانون نگفته رئیس قوه قضائیه رأی صادره را خلاف قانون تشخیص دهد.

۲- مقید به آراء صادره از شعب تشخیص دیوانعالی کشور است نه آراء صادره از مراجع دیگری از قبیل دادگاه بدوی یا تجدید نظر:

از نظر حقوقی علت آن مبرهن است برای اینکه:

اولاً- با وجود شعبه تشخیص، موقعیتی برای طرح از طریق رئیس قوه قضائیه وجود ندارد. ثانیاً- ذیل تبصره ناظر به آراء صادره از شعب تشخیص می باشد یعنی قانونگذار در مقام بیان فرض بعد از صدور رأی از شعبه تشخیص است چنانچه ذیل تبصره مقرر می دارد «..... رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد...» منظور از رأی صادره در این تبصره، رأی شعبه تشخیص است به عبارت اخری اگر رایی قبل از تجدید نظر خواهی از شعبه تشخیص بلحاظ انقضاء مهلت یک ماهه قطعی گردد منصرف از حدود اختیارات رئیس قوه قضائیه است. بنابراین ورود رئیس قوه قضائیه نسبت به غیر آراء صادره از شعب تشخیص دیوانعالی کشور فاقد وجاهت قانونی است.

۳- اختیار رئیس قوه قضائیه مقید به ارجاع است حق نقض یا توقف از اجرای رأی و یا رسیدگی را راساً ندارد.

۴- مقنن باید مرجع صالح را به طور شفاف مشخص می کرد شعب تشخیص، مرجع صالح برای رسیدگی به آراء صادره از همان شعب نیستند بلحاظ سکوت قانون در این مرحله از سر ناچاری و لاعلاجی به صلاحیت شعبه تشخیص تن داده شده است.

شعبه ادرات رئیس قوه قضائیه مقید به زمان نیست رئیس قوه قضائیه می تواند نسبت به آراء قطعی نسبت تشخیص دیوانعالی در هر زمانی که امکان تشخیص فراهم شد وارد شود. اختیارات مذکور مطلق و بدون قید زمان است از این حیث محل نقد بوده در جای خود بحث خواهد شد. عدم دسترسی به آراء خلاف شرع مقید به طریق خاصی نیست رئیس قوه قضائیه از هر طریقی به خلاف شرع بودن آراء قطعی صادره از شعب تشخیص دیوانعالی کشور پی برد حق ورود پیدا می کند.

۷- مفهوم و معنای تشخیص خلاف شرع، صرف دستور اداری نیست، بلکه یک تصمیم قضایی با فرآیند رسیدگی یعنی مطالعه پرونده و ارزیابی ادله طرفین بوده و قائم به شخص رئیس قوه قضائیه می باشد.

ب) انتقادات و ایرادات:

در سیستم قضایی کشور آیا اعطاء چنین اختیار قانونی از ناحیه مقنن به رئیس قوه قضائیه ضرورت داشته یا خیر و محدوده این اختیارات تا چه حدی است محل جدال حقوقیین می باشد شق اول تبصره مذکور که ناظر بر شناسایی مرحله دیگر تجدید نظر خواهی نسبت به آراء قطعی می باشد مرحله جدیدی است که در قوانین ما مسبوق به سابقه نیست موقتاً از موضوع بحث حاضر، خارج می کنم انشاء الله در فرصت مقتضی پیرامون آن نیز بحث خواهد شد. ولی بحث راجع به قسمت اخیر تبصره را پی می گیریم قبل از ورود به این بحث باید اذعان کنم که این اختیار را بلحاظ قانونی محترم شمرده و گردن می نهیم ولی از تبعات منفی آن نمی توان صرفنظر کرد بهمین دلیل به نقادی آن می پردازیم.

در وهله اول این انتقاد به مرجع قانونگذاری یعنی مجلس ششم که واضح این قانون می باشد وارد است که بدون مطالعه دقیق و استفاده از کارشناسان مجرب، ساختار نظام قضایی را مخدوش ساخته به نحوی که امروزه سیستم موجود نه تنها جوابگوی نیازهای روز مردم نمی باشد بلکه با هیچ منطق حقوقی هم سازگاری ندارد. از رویه آزمون و خطا استفاده کرده است. آزمون و خطا تا کی؟ آیا آزمون و خطا کافی نیست؟ چرا بعد از ۲۷ سال تجربه قانونگذاری سیاست آزمون و خطا از شیوه قانونگذاری و مدیریتی رخت بر نمی کند؟ که جای بحث آن در این مقال نمی گنجد.

در وهله دوم انتقاد بر منطق قانون است. یعنی بر قسمت اخیر تبصره که متضمن اختیاراتی برای رئیس قوه قضائیه است و مقرر می دارد: « مگر آنکه رئیس قوه قضائیه در هر زمانی و به هر طریق رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد که در این صورت جهت رسیدگی، به مرجع صالح ارجاع خواهد شد.»

از نظر حقوقی ایراداتی بشرح زیر وارد است:

۱- اعطاء چنین اختیاری اصل محکم و متقن « اعتبار امر قضاوت شده » یا « امر مختومه » را زایل می سازد و در سیستم دادرسی موجود، هیچ رأیی به نتیجه نهایی نخواهد رسید چون هر آن ممکن است

رئیس قوه قضائیه و یا حتی کسانی از جانب وی رایی را خلاف شرع تشخیص داده و رای قطعی لازم الاجراء و حتی اجراء شده را که واجد حقوق مسلم برای محکوم له است را متزلزل سازد در این صورت از قاعده اعتبار امر قضاوت شده چیزی جز خاطره حقوقی شعارگونه باقی نخواهد ماند و تعلیم چنین اصلی برای نسل آینده و دانشجویان حقوق، صرفاً به منزله یادآوری قاعده ای خواهد بود که در گذشته وجود داشته چرا که با وصف مذکور اثر حقوقی چندانی بر آن مترتب نمی باشد.

بر واضح است که در علم حقوق « اعتبار امر قضاوت شده » اصل مهمی است که توسط عقلاء برای ایجاد نظم حقوقی در جامعه و ثبات در روابط حقوقی افراد، تأسیس شده است که هرگز نمی توان به خاطر احقاق حق عده ای این نظم حقوقی را بهم زده بدیهی است ضرر خوردن ثبات روابط حقوقی، خیلی بیش از ضرر احقاق حق افراد بطور موردی و حتی احقاق حق عده کثیری است. با تکیه بر تدبیر و علم و تجربه می توان به احقاق حق حداکثری رسید بدون اینکه قواعد مسلم حقوقی که ستون و پایه های حفظ حقوق اشخاص است، لطمه بخورد. کما اینکه راه حل اخیر یعنی تشخیص خلاف شرع بودن توسط رئیس قوه قضائیه احقاق حق افراد را تضمین نمی کند و چه بسا در این روش، ناصوابی هایی رخ دهد که رئیس قوه قضائیه به این ناصواب ها بیشتر از اینجانب واقف هستند.

این نحوه رسیدگی بر خلاف اصول متقن حقوقی از جمله اصل «تناظر اصحاب دعوی» و « دفاع طرف مقابل و تبادل لویح » است. امنیت قضایی و اصل مالکیت در دعاوی مالی و اصل مصون بودن از تعقیب جزایی بدون رعایت تشریفات خاص قانونی را از کسانی که در امر تعقیب برائت گرفته اند، مخدوش می سازد.

به عنوان مثال اگر حکم به طلاق زنی صادر و دادگاه تجدید نظر و دیوانعالی کشور و شعبه تشخیص دیوان عالی کشور هم آنرا تنفیذ کنند و زن پس از سپری شدن عده طلاق، شوهر کند و از شوهر دوم بچه هایی داشته باشد و شوهر اول با درخواستی از رئیس قوه قضائیه جریان رسیدگی پیگیری کند و رای نقض شود تکلیف شوهر دوم و فرزندان آن چه خواهد بود؟ یا در مسائل مالی مثلاً اگر کسی به نام آقای الف مالک ۵۰ واحد آپارتمان مسکونی باشد و فرد دیگری به نام آقای ب با وی اختلاف در مالکیت داشته باشد و این اختلاف آنان در دادگاه مطرح گردد و دادگاه بدوی حکم به مالکیت آقای الف صادر کند و دادگاه تجدید نظر نیز آنرا تأیید نماید همین رای در شعبه تشخیص هم مورد تأیید قرار میگیرد و به عبارتی دادگاه بدوی و تجدید نظر و شعبه تشخیص دیوانعالی کشور « از تالی تا عالی » همگی حکم به مالکیت و حقانیت آقای الف صادر نمایند و آقای الف به اعتبار اصل « اعتبار امر قضاوت شده » یا « محکوم بها » هر کدام را به یک نفر یعنی به ۵۰ نفر فروخته و با سند رسمی انتقال دهد باز اصل مالکیت آقای الف و ۵۰ نفر خریدار که به موجب سند رسمی مالک شناخته می شوند، مورد تعرض است زیرا که چه بسا آقای ب با مراجعه به رئیس قوه قضائیه دستور رسیدگی مجدد را اخذ سپس همین پرونده در غیاب و بدون اطلاع آقای الف مورد رسیدگی قرار گیرد و حتی بعد از چندین سال حکم های اولیه نقض و حکم مالکیت به نفع آقای ب صادر شود در این صورت مالکیت آقای الف و ۵۰ نفر دیگر که حاصل آراء قطعی دادگاههای تالی تا عالی است زیر سؤال خواهد رفت و امنیت

قضائی و مالکیتی همه افراد مخدوش خواهد شد. بدیهی است صاحبان آپارتمان ها با وجود این قانون، در هیچ زمانی احساس آرامش نسبت به مالکیت خود نخواهند داشت هر چند که آپارتمان را به موجب سند رسمی و حکم نهایی دادگاه صالحه دریافت داشته اند برای رفع این دغدغه که نکند یک روزی ملک شان در عالم غفلت و بدون اطلاع از دستشان خارج گردد برای حفظ مال خویش لازم است هر روز صبح به اجرای احکام دادگستری مراجعه و سؤال کند که آیا پرونده وی در جای خود می باشد یا بواسطه دستور محرمانه از طرف رئیس قوه قضائیه برای رسیدگی مجدد به مراجع مربوطه ارسال گردیده است و این نگرانی تا آخر عمر برای صاحبان حقی که از طریق دادگاه موفق به دریافت حق می شوند باقی خواهد بود و بعد از آن نیز وراثت یا منتقل الیه، پیوسته در صدد آن می باشند که نکند مبادا کسی در اثر ملاقات با رئیس قوه قضائیه، پرونده قطعی و اجراء شده را تکان داده و مالکیتش متزلزل گردد. چرا که این اختیار مقید به زمان نیست.

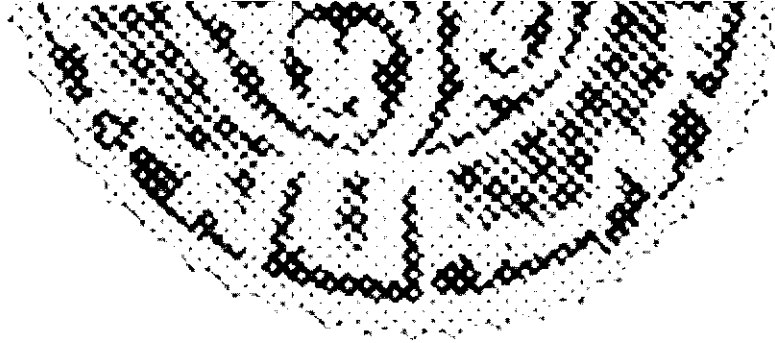
بنابراین افراد هیچ وقت نسبت به حق خودشان احساس امنیت نخواهند داشت و این دغدغه که علی رغم وجود سند رسمی چه بسا مالکیت او نسبت با آن از بین برود همچنان وجود دارد و این نا امنی و اضطراب در بقیه مسائل جزایی و حقوقی نیز به همین نحو است اگر به سادگی از کنار آن نگذریم و نگاه ژرف داشته باشیم به خوبی در خواهیم یافت که این قانون عواقب ناپیدایی برای جامعه رقم خواهد زد و عواقب سوء آن در آینده دور، برای کشور به یک بحران جدی و اساسی مبدل خواهد شد به نحوی که در یک یا چند دهه بعدی با عده زیادی صاحب سند رسمی فاقد مالکیت، مواجه خواهیم بود به این معنا که سند رسمی را در اختیار دارند اما نسبت به مورد سند، مالکیتی ندارند و در آن صورت است که آن فاجعه بزرگ ملی (یعنی فقدان امنیت حقوقی و قضائی) رخ خواهد داد و اینجانب به عنوان یک معلم دانشگاه، به سبب علاقه به نظام و سرنوشت قضائی کشور وظیفه خود می دانم که این خطر را گوشزد کنم و مطمئن هستم مدیریت های بعدی از آن به عنوان فاجعه قانونگذاری یاد خواهند کرد و نسخ آنرا جزء امتیازات مدیریتی خویش خواهند شمرد.

سوم - آنچه که امروز تحت عنوان اختیارات رئیس قوه قضائیه عمل می شود:

علیرغم ایرادات وارد بر این اختیار قانونی، به عقیده علمای حقوق و خبرگان قضایی، آنچه که امروزه بنام این اختیارات عمل می شود خیلی فراتر از محدوده قانونی است.

اختیارات رئیس قوه قضائیه محدود و منحصر به قانون به ویژه تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۱ می باشد اختیاراتی که مقنن برای رئیس قوه قضائیه به موجب تبصره قانون مذکور تعیین نموده به صورتی است که رأی صادره خلاف شرع باشد نه حتی خلاف قانون، در این صورت، پرونده جهت رسیدگی مجدد به مرجع صالح که هم اکنون به ناچار شعب هم عرض تشخیص است، ارجاع خواهد شد. بنابراین در این قانون اختیار نقض رای و حتی آراء خلاف بین قانون برای رئیس قوه قضائیه پیش بینی نشده است.

امروزه عنوان اختیارات رئیس قوه قضائیه اتفاق می افتد در حقیقت به منزله طرق فوق العاده



رسیدگی محسوب می‌گردد بدون اینکه شرایط آن به مانند سایر طرق فوق العاده رسیدگی در آیین دادرسی مشخص باشد. به این نحو که با مراجعاتی که مردم به رئیس قوه قضائیه دارند ایشان دستور رسیدگی به پرونده را به اداره کل نظارت و پیگیری (به عنوان مرجع کارشناسی) صادر و بازرسان و کارشناسان این اداره در غیاب طرف دعوی یعنی به دور از علم و اطلاع طرف مقابل، برخلاف اصل تناظری بودن دادرسی، حتی بدون تبادل لوایح و صرفاً با لایحه یا درخواست یک طرف دعوی، پرونده قضائی را از دادگستری محل مطالبه و نظریه خود را در خفاء و محرمانه اعلام و در نهایت با دستور رئیس قوه قضائیه جهت رسیدگی به شعبه تشخیص ارسال می‌گردد و بعضاً نیز رئیس قوه قضائیه دستور توقف از اجرای رای قطعی را در آن مرحله صادر می‌کند شعبه تشخیص نیز بدون اطلاع طرف مقابل و تبادل لوایح ماهیتاً نسبت به آن رسیدگی و اظهار نظر می‌نماید بدیهی است در صورت وارد دانستن ایرادها، رای قطعی و لازم الاجرا و حتی اجرا شده را نقض می‌کند که بخشی از این روند بر خلاف صریح قانون حاکم است. چرا که ماده استنادی اجازه توقف و رسیدگی مجدد نسبت به آراء خلاف قانون را به رئیس قوه قضائیه نداده است. بهتر بود مقنن به صراحت نحوه توقف اجرای حکم (در صورت شناسایی چنین حقی) و شرایط بعدی رسیدگی و صلاحیت دقیق مرجع صالحه را مشخص می‌نمود ابهام و اهمال در قانون نویسی سبب می‌شود که برخی از حقوقدانان اعمال چنین اقدامات غیر شفاف و نارسا را تعدی به قانون تلقی نمایند. به عقیده تعدادی از علمای حقوق، موارد تعدی به قانون به شرح ذیل است:

الف - موارد تعدی به قانون:

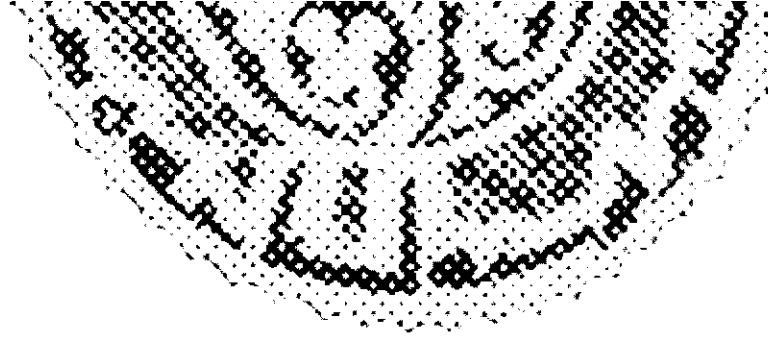
۱) صدور دستور توقف از اجرای رای:

تقریباً همه حقوقدانان و قضات کشور واقف هستند که رئیس قوه قضائیه در دیدارهای مردمی دستور توقف از اجرای آراء قطعی را صادر می‌نماید و همواره از این حیث عملکرد ایشان را مورد نقادی قرار می‌دهند. این اقدام (توقف از اجرای آراء قطعی) با توجه به اینکه در اختیارات تفویضی به رئیس قوه قضائیه صریحاً ذکر نشده فلذا دارای آثار و تبعات منفی به شرح ذیل است:

۱) موجب آشفتگی جریان دادرسی و وقفه در بهره مندی محکوم له از رای قطعی می‌گردد (راییی که حاصل چندین سال تلاش و پیگیری و تحمل هزینه های مختلف از جمله هزینه دادرسی و وکالتی و غیره ... می باشد) که با این اقدام یعنی توقف از اجرای رای، اعمال و اجرای یک حق شناخته شده، معطل و یا حداقل به تأخیر می افتد و هزینه های مادی و معنوی محکوم له بر خلاف قانون به هدر می رود.

۲) چون این دستورات در پی مراجعات هر یک از اصحاب دعوی و بر اساس درخواست و اظهارات یک جانبه و آنان بدون ملاحظه پرونده قضائی و احیاناً سابقه صورت می‌گیرد در مواردی موجب صدور دستورات معارض می‌گردد علاوه بر اینکه دستورات معارض تبعات منفی حقوقی را بر سیستم و روحیه قضات تحمیل می‌کند این شیوه رفتار به شأن یک مقام حکومتی که در صدر یک قوه مهم کشوری





قرار گرفته، لطمه می زند.

۳) به موجب قانون، رئیس قوه قضائیه حق توقف از اجراء آراء قطعی را ندارد و هیچ یک از مواد قانونی چنین اختیار و اجازه ای را به ایشان نداده است و ممانعت از اجرای حکم توسط هر کس و هر مقامی ممنوع است برای تشحیذ ذهن عیناً مواد قانونی نقل می گردد.

ماده ۸ قانون آئین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی در این باره مقرر می دارد « هیچ مقام رسمی یا سازمان یا اداره دولتی نمی تواند حکم دادگاه را تغییر دهد و یا از اجرای آن جلوگیری کند مگر دادگاهی که حکم صادر نموده و یا مرجع بالاتر آن هم در مواردی که قانون معین نموده است » با التفات به اینکه قانون آنرا در انحصار دادگاه صادر کنند رأی و مرجع قضایی صالحه قرار داده است و رئیس قوه قضائیه دادگاه و مرجع صدور رأی نمی باشد ورود ایشان به این حوزه منع قانونی دارد.

۲) تعمیم اختیارات به آراء مستند قانون:

در حال حاضر رئیس قوه قضائیه به همه آراء قطعی صادره از دادگاه بدوی و تجدید نظر و شعب تشخیص دیوانعالی کشور رسیدگی و چنانچه آنها را خلاف قانون و یا شرع تشخیص دهد جهت ارجاع به شعب تشخیص ارسال می کند در حالی که:

اولاً: در عمل باید مشخص شود مرجع تشخیص خلاف شرع بودن آراء کدام مقام است؟ رویه عملی که امروزه جاری است به چه نحو است؟

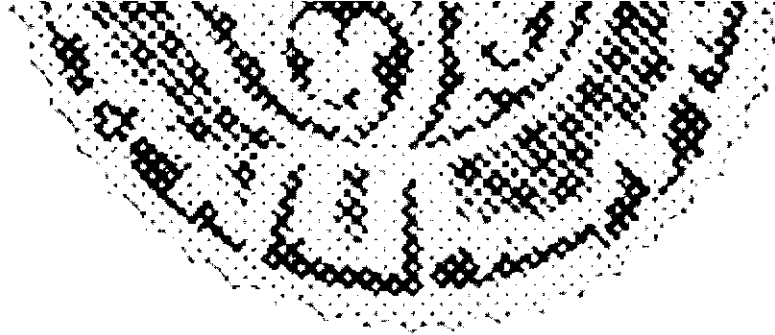
اگر شخص رئیس قوه قضائیه باشد جای سخن نیست چون رئیس قوه قضائیه مجتهد بوده و قادر به تشخیص خلاف شرع از غیر شرع است در صورتی که بازرسان و کارشناسان قضایی این امر را تشخیص می دهند که حوزه صلاحیت آنان غالباً تشخیص آراء خلاف قانون است چون مبانی فقهی و قدرت بر تمیز و استنباط موافق و مخالف شرع نیازمند تخصص در رشته فقه است عموماً بازرسان یاد شده متخصص در رشته حقوق هستند.

ثانیاً: اگر چه رئیس قوه قضائیه یک روز از هفته به صورت مستمر به دیدارهای مردمی اختصاص می دهد ولی با توجه به حجم و کثرت پرونده و تعداد مراجعین مسلماً وقت یک مقام عالی رتبه قضایی اجازه نمی دهد تا اوراق پرونده را به دقت بررسی و مطالعه و موضوعات را با حکم انطباق و تشخیص دهد ارائه یک درخواست از ناحیه اصحاب دعوی تمیز چنین امری را ممکن نخواهد ساخت.

ثالثاً: رئیس قوه قضائیه حق ارجاع به مرجع بالاتر برای رسیدگی مجدد فقط نسبت به آرایبی دارد که ظاهراً بر اساس مبانی فقهی صادر شده و بر خلاف شرع می باشند نه آرایبی که با استناد به قانون صادر شده باشد.

بدیهی است آراء خلاف شرع به آرایبی گفته می شود که در موضوع ما نحن فیه قانونی نبوده یا قانون ساکت و مجمل و معارض باشد و قاضی برابر فتوای فقهاء اعظام و مراجع تقلید و منابع معتبر فقهی رای صادر کند. همان مواردی که در اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ آیین دادرسی مدنی دادگاههای






عمومی و انقلاب پیش بینی شده و قاضی را مکلف نموده بر اساس منابع معتبر فقهی رأی خود را صادر کند در این صورت است که رئیس قوه قضائیه به اعتبار درجه فقاہت خویش، قادر به تمیز خلاف یا موافق شرع است و حق ورود به این نوع آراء و پرونده ها را دارد.

آراء خلاف قانون به آراییی گفته می شود که ظاهراً مبنای آن قانون بوده و دادگاه پس از قید مشخصات اصحاب دعوی و ادله خواهان و مدافعات خوانده و استدلال به استناد قانون کسی را محکوم یا حاکم تشخیص می دهد. به نحوی که یک دادنامه، مشخصه های قانونی بشرح ذیل را دارد.

دادنامه:



مقدمه:

اسباب موجه :

منطوق و نتیجه :

مشخصات اصحاب دعوی

خلاصه ادعای خواهان

دفاعیات خوانده

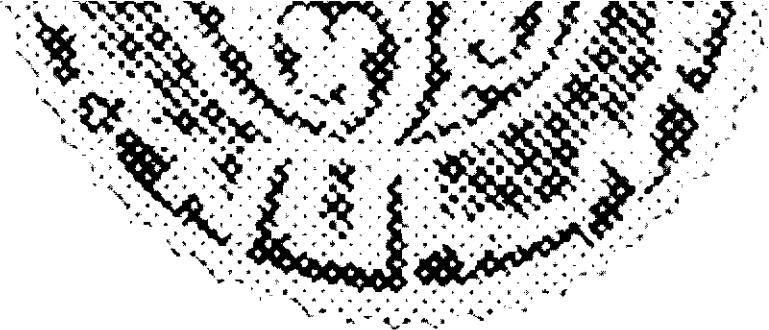
ادله طرفین

جهات موضوعی = استدلال

جهات حکمی = استناد

امضاء دادرس

به عبارتی آراء صادره از محاکم یا مستند به قانون است که غالباً مستند به قانون می باشد و یا مستند به منابع معتبر فقهی است. در فرضی که مستند به قانون می باشد. رئیس قوه قضائیه بعد از قطعیت حق ورود به آنرا ندارد یعنی تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون یاد شده چنین تکلیفی را بر عهده ایشان ننهاده است و



تبصره ماده یاد شده حاکم و ناظر بر این اختیار نیست.

به صراحت تبصره یک ذیل ماده ۱۸ اصلاحی «مراد از خلاف بین این است که رأی ... در موارد سکوت قانون، مخالف مسلمات فقه باشد» همانطور که گفته شد، به صراحت اصل ۱۶۷ قانون اساسی، ماده ۳ ق. ج و نص مورد بحث، دادگاه در صورتی میتواند در دعوی با استناد به منابع معتبر اسلامی اقدام به صدور رأی نماید که قانون صریح، کامل و... وجود نداشته باشد. بنابراین در صورتی این جهت تجدید نظر وجود دارد که رأی به علت سکوت قانون، با استناد به منابع معتبر اسلامی صادر شده باشد و محکوم علیه ادعا داشته باشد که رأی «مخالف مسلمات فقه» است. در نتیجه، هر گاه رأی تجدید نظر خواسته، از جمله به علت سکوت قانون، برای مثال، با استناد به فتوایی معتبر صادر شده باشد که در عین حال خلاف نظر مشهور فقها باشد، نقض رأی در صورتی مجاز است که فتوای مزبور «مخالف مسلمات فقه» باشد، که البته اگر غیر ممکن نباشد بسیار دور از ذهن می نماید. علاوه بر این دامنه «مسلمات فقه» در اینجا باید بسیار محدود باشد، چون مستندات آن یا «قطعی السند وظنی الدلاله» اند (قرآن مجید) و یا «قطعی الدلاله وظنی السند» می باشند (احادیث). از سوی دیگر، در فرضی که رأی دادگاه، با استناد به قانون صادر شده باشد و محکوم علیه مدعی باشد که قانون مورد استناد مخالف «مسلمات فقه» است این جهت تجدید نظر از جمله، به صراحت تبصره مزبور، متحقق نمی باشد.

آراء دادگاه یا باید مستند به قانون باشد و یا مستند به منابع معتبر فقهی کما اینکه اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۲۹ قانون تشکیل دادگاه های کیفری یک و دو شعب دیوان عالی کشور مصوب ۱۳۶۸/۳/۳۱ و ماده ۹ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۳/۲ که مقرر می دارد «قرارها و احکام دادگاهها باید مستند و مستدل بوده و مستند به قانون با شرع و اصولی باشد که بر مبنای آن حکم صادر شده است ...» و ماده واحده مصوب ۱۳۰۶/۱۲/۹ ناظر به این موضوع هستند. پس آراء صادره یا مستند به قانون هستند یعنی دادگاه بعد از قید مقدمه و مشخصات اصحاب دعوا و استدلال می بایست استناد خود اعم از اینکه مستند به قانون است یا شرع بیاورد پس مبنای استنادی آراء صادره یا مستند به قانون است یا شرع.

۳) تشخیص های متناقض از شرعی و غیر شرعی بودن رأی واحد در مرجع کارشناسی:

همانطور که قبلاً نیز یادآوری گردید به نظر می رسد رئیس قوه قضائیه اختیاری برای ورود به آرای که مستند آن قانون می باشد، ندارد و به تبع آن مرجع کارشناسی آن که معاونت حوزه نظارت قوه قضائیه و اداره کل نظارت و پیگیری قوه قضائیه است حق ورود به آراء مستند قانون را ندارد. حداقل اینکه این موضوع در بین اکثریت علمای حقوق و قضات و خبرگان قضائی محل تردید است.

صرفنظر از آنچه بیان شد در مواردی مرجع کارشناسی یعنی اداره کل نظارت و پیگیری و حوزه نظارت قضایی ویژه نسبت به موافق یا مخالف شرع بودن رأی واحد اظهارنظرهای چند گانه و معارض دارند به عنوان مثال در یک مرحله رأیی را موافق شرع تشخیص و ادعای محکوم علیه بر غیر شرعی بودن حکم را رد کرده و پرونده را جهت اجرای حکم اعاده می نمایند و در مرحله دوم بعد از مدتی، بنا به



درخواست مجدد محکوم علیه، پرونده مطالبه و این بار همین مرجع کارشناسی به غیر شرعی بودن همان رای قبلی که اظهار نظر شده، نظر می دهند و تقاضای اعمال تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون مذکور را می نمایند.

حال چگونه می توان مرجع واحدی، یک بار همان رای را موافق شرع و بار دیگر آنرا مخالف شرع تشخیص دهد آیا این نحوه رسیدگی ثبات تصمیمات همان مرجع را متزلزل و غیر قابل باور و اعتماد نمی سازد؟

اولاً باید به این سؤال منطقی پاسخ داد مجوز رسیدگی مجدد در مرجع واحد از کدام قانون و اختیار حاصل می شود؟ چگونه در نوبت اول رسیدگی تصمیم به شرعی بودن و در نوبت دوم تصمیم به غیر شرعی بودن یا بر عکس صادر می شود؟ ثانیاً اگر چنین رویه ای مجاز باشد این رویه تا بی نهایت قابل تکرار است.

بدیهی است اگر حق درخواست رسیدگی مجدد را برای یک طرف تجویز کنیم طبعاً برای طرف دیگر هم باید آنرا مجاز شناخت یعنی وقتی برای طرفی که ادعای وی مردود اعلام شده حق درخواست رسیدگی مجدد را بپذیریم و رسیدگی مجدد به نفع آن باشد عدالت ایجاب می کند طرف مقابل او هم این حق را داشته باشد که نسبت به تصمیمی که در مرحله دوم رسیدگی داده شده و علیه ایشان می باشد درخواست رسیدگی مجدد نماید.

در این صورت چون استنباط بازرسان قضایی متفاوت و تفسیر بردار می باشد به تعداد بازرسان، نظرات موافق یا مخالف شرع خواهد بود که هرگز قابل جمع نبوده و بی انتها خواهد بود و اگر در مرجع نظارت و پیگیری قوه قضائیه بیش از یکبار رسیدگی تجویز گردد مواجه با دور تسلسل خواهیم بود و عدم اجابت درخواست طرف مقابل خلاف عدالت و انصاف قضایی خواهد بود و از طرفی اجابت درخواست طرف مقابل، سیستم قضایی را با دور تسلسل روبرو خواهد کرد.

۴) آزادی برخی زندانیان به اراده شخصی :

در مواردی مشهود است که رئیس قوه قضائیه رأساً دستور آزادی یا مرخصی برای برخی زندانیان صادر می کند این امر گر چه از روح لطیف و خیرخواهانه ایشان نشأت می گیرد ولیکن:

اولاً- روند رسیدگی قضایی را بهم می زند.

ثانیاً- آزادی یا مرخصی زندانیان به تناسب مورد با قاضی پرونده و قاضی اجرای احکام است قانونگذار برای رئیس قوه قضائیه چنین اختیاری را پیش بینی ننموده است.

هر چند که اقدامات زندان زدایی رئیس قوه قضائیه و کاهش تعداد زندانیان امر مطلوبی محسوب می شود. اما این اقدامات می بایستی بدون تعرض به قانون و در چارچوب آن و سیاست های کیفری و جنایی تعریف شده صورت گیرد و مبتنی بر ضوابط و معیارهای مشخص و غیر سلیقه ای باشد تا از آثار نامطلوب آن جامعه آسیب نبیند.



۵) دخالت رئیس قوه قضائیه در رسیدگی های قضایی به خصوص در مراحل بدوی مثل دادسرا و دادگاه:

این نحوه دخالت موجب سلب اعتماد قضات به جریان صحیح رسیدگی شده و قضات هر لحظه بیم آنرا خواهند داشت که نکند هر آن که اراده شود پرونده به غیر حکم قانون از اختیار آنان خارج خواهد شد و اعمال این سیاست موجب می شود امر تحقیق که تعطیل بردار نیست معطل بماند. که چنین امری با قانون آیین دادرسی کیفری مخالفت دارد.

راه حل ها و پیشنهادات:

۱- پیشنهاد می شود دیدارهای مردمی صرفاً به قصد ملاقات با مردم و آشنایی نزدیک به مشکلات آنان صورت گیرد و بدو منتهی به دستور اداری یا قضایی نگردد و چنانچه بنظر رئیس قوه قضائیه مسئله از اهمیت حیاتی برخوردار گردد تنها به دستور رسیدگی دقیق در مرجع صالح و یا دستور تهیه گزارش بسنده شده و سپس تصمیم مقتضی در حدود قانون اتخاذ شود. چون چنین مراجعاتی، از نوع مراجعه یکجانبه بوده و اسلام یکجانبه نزد قاضی رفتن را نهی فرموده و تصمیم قضایی یکجانبه مذموم است، خصوصاً اینکه پشت پرده حرف و حدیث های زیادی مطرح می شود و شاید خدای ناکرده عده فرصت طلب دنبال منافع مادی باشند و برای رئیس قوه قضائیه که در صدد حل مشکلات مراجعین بوده و با حسن نیت عمل می کند مکتوم و مغفول است و این با هدف خدمت رسانی و رضایت مندی رئیس قوه قضائیه در تباین است.

۲- پیشنهاد می شود قانون یاد شده با استفاده از قضات با معلومات و با تجربه و حقوقدانان و اساتید دانشگاه و وکلای خیرخواه و کاردان و با همیاری مجموعه ای از اعضای قوه قضائیه همانند مشاوران و با حفظ استقلال علمی در اعلام نظر و بدون تمایل به افزایش یا کاهش قدرت مدیران و صرفاً بر اساس مصالح کلان جامعه و آحاد مردم و پاسخگو بودن به اینکه چنانچه قانون در مرحله اجرا با معایب اساسی و جدی مواجه گردد. مسئول شناخته خواهند شد.

از این مطلب نباید غافل شد که اصلاح قانون فی نفسه مشکل زا بوده و یکی از معضلات جدی نظام قضایی کشور، اصلاح پی در پی قوانین بدون جامع نگری است علت آن این است که غالباً اصلاحات غیر علمی و بدون تحصیل نظرات کارشناسی صورت می گیرد و هیچ وقت پیشنهاد دهندگان یا به عبارتی تیم لایحه نویس مسئول شناخته نشده اند در اصلاح قوانین همواره آزمون و خطا سرلوحه کار دست اندرکاران قرار گرفته به عنوان مثال مقررات کیفری بخصوص آیین دادرسی کیفری تقریباً به تعداد سالهای انقلاب اصلاحات به خود گرفته و بدینطریق نظم موجود در قانون و ثبات رویه واحد را متزلزل ساخته است.

۳- نقض بلارجاع + جبران خسارت از محکوم علیه + مسئول شناختن قاضی:

برای نقض آراء خلاف شرع و در عین حال برای صیانت از قانون، پیشنهاد می شود بجای ایجاد تشکیلات های کنترل کننده هم عرض و موازی همانند حوزه نظارت قضایی ویژه و اداره کل نظارت و پیگیری، در آرای که بر خلاف قانون و شرع صادر شده، حکم نقض بلارجاع شده ولی آثاری بر



آن نقض همانند اعاده عملیات اجرایی مترتب نباشد و به نحو مقتضی در حدود قانون از محکوم علیه جبران خسارات گردد.

به عبارتی قاضی در برابر آراء صادر مسئول شناخته شود چنانچه قاضی تقصیری داشته و از رای خلاف قانون و شرع وی خسارتی متوجه کسی شده شخصاً مسئول شناخته شود و چنانچه تقصیری نداشته بیت المال خسارت وارده را جبران کند در واقع احیای اصل ۱۷۱ قانون اساسی که مقرر می دارد: « هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت بوسیله دولت جبران می شود، و در هر حال از متهم اعاده حیثیت می گردد. » تضمین کننده حقوق افراد و ثبات در آراء محاکم خواهد بود.

۴- پیشنهاد می شود آزادی زندانیان در چارچوب قانون و به دستور قاضی پرونده صورت گیرد و چنانچه قاضی در اجرای قانون تخلفی کرده به درخواست رئیس قوه قضائیه تحت تعقیب انتظامی قرار گیرد.

۵- با توجه به اینکه آئین نامه سازمان زندانها حسب دستور رئیس قوه قضائیه تهیه و به امضاء ایشان رسیده و قابلیت اجرایی دارد، به نظر می رسد، صدور دستور مرخصی برای زندانیان با مفاد آئین نامه موصوف مغایر باشد و آزادی زندانیان در حدود آیین نامه سازمان زندان ها صورت گیرد.

۶- برای استحکام آراء به طریق مقتضی از جمله دادرسی انتظامی قضات و دیوان عالی کشور که مسئولیت نظارت بر حسن اجرای قانون و احکام را دارند دقت و مراقبت علمی به اینکه دادنامه مطابق قانون با مشخصه های تعیین شده از جمله مشخصات اصحاب دعوی و خلاصه ادعای خواهان و دفاعیات خوانده و ادله طرفین و استدلال و استناد و نتیجه صادر شود.

۷- چنانچه اصلاح قانون به طول بیانجامد پیشنهاد می شود حداقل، با تصویب ماده واحده ای، شعب تشخیص، اصل تناظری بودن اصحاب دعوی را رعایت کرده و طرف دعوی در جریان دعوی طرف مقابل قرار گیرد و امکان دفاع متقابل بوسیله تبادل لوایح یا هر وسیله ممکن فراهم آید.

در خاتمه این مقاله باید عرض کنم که تجزیه و تحلیل اختیارات فوق صرفاً به جهت ابراز علاقه به نظام و دستگاه قضائی ... در راستای تضارب افکار به منظور ایجاد زمینه همفکری و همکاری دانشگاهیان با قوه قضائیه در جهت پیدایش راهکارهای عینی و مناسب برای حل مشکلات مراجعین به دستگاه قضائی و اجابت فرمایش مورخ ۱۳۸۴/۴/۷ رهبر گرامی انقلاب اسلامی می باشد اعتراف می کنم این نقادی بی نقص نبوده یقیناً صاحب نظران و علمای حقوق و اساتید نقدی بر این نقد خواهند داشت که پیشاپیش از آن استقبال می کنم.